

هرمنوتیک رویکردی برای شفافیت‌سازی مفاهیم

دکتر احمد بخشایش اردستانی *

دانشیار گروه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی تهران - مرکز

(تاریخ دریافت: ۸۵/۱/۱۶ - تاریخ تصویب: ۸۵/۵/۱۰)

چکیده:

اندیشمندان رویکردهای متفاوتی را برای مفاهیم و تحول آن مورد توجه قرار می‌دهند. یکی از این رویکردها "شالوده شکنی" است، دیگری "نشانه شناسی" و دیگری "تبار و دیرینه‌شناسی". می‌توان به این لیست پدیدارشناسی و زبان‌شناسی را هم اضافه نمود. لیکن از مهمترین این رویکردها هرمنوتیک یا رویکرد علوم تفسیری است که افق‌های تازه‌ای را پیش روی اندیشمندان می‌گشاید. مفاهیم همواره در حال تغییر و تغیرند و نیاز به تفسیر و تبیین دارند. نقد این مفاهیم متوقف بر فهم آنها است. هرمنوتیک رویکردی برای تبیین و توضیح مفاهیمی است که دائماً در حال تحول‌اند. این واژه سه ساختار را نشانه می‌رود، آنها عبارتند از پیام (متن)، تفسیر مفسر (هرمس) و بالاخره مخاطبان. هدف هرمنوتیک هم به منظور تغییر ساختار شناخت و کشف زوایای پنهان حاکم بر جهان و طبیعت انسانی است. مقاله حاضر تلاشی برای شفاف‌سازی مفهوم هرمنوتیک و استفاده بهینه از آن است. انواع هرمنوتیک و نحوه استخدام آن، شاکله مقاله را شکل می‌بخشد.

واژگان کلیدی:

هرمنوتیک - علوم تفسیری - مخاطب - پیام - مفسر - مفاهیم سیاسی

Email: Ahmadbakhshayeshi2000@yahoo.com

* فاکس: ۴۴۶۵۷۹۹۶

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر از این نویسنده در این مجله، به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

۱-هرمنوتیک از بعد لفظی یعنی چه؟

مفهوم لفظی «هرمنوتیک» برگرفته از مصدر هرمنوئین *hermeneuein* در زبان یونانی است که در معانی «تلفظ»، «تبیین»، «ترجمه» و «تفسیر» به کار می‌رود. این مفهوم روشی برای تبیین بیشتر متن به عنوان یک متد است که توسط مفسران مورد استخدام قرار می‌گیرد.

سه معنای تلفظ، ترجمه و تفسیر ارتباط نزدیک و پیوسته‌ای با هم دارند به نحوی که عده‌ای «تفسیر» را نوعی «ترجمه» و ترجمه را نوعی «بیان چیزی که در ذهن گوینده است» و یا «وساطت برای رسیدن به معنایی که در ذهن گوینده است» می‌دانند، علاوه بر آن هر ترجمه، تفسیری است که مترجم از بیان گوینده یا مؤلف دارد.

در فرهنگ یونان باستان «هرمنوت» به کسی گفته می‌شود که سخنان مقدسانه در معبد دلفی را تفسیر و تبیین می‌کرد. وی روی سه پایه‌ای می‌نشست و آن را نزدیک به چاهی که از آن بخار بلند می‌شد، می‌گذاشت. هرمنوت پس از دریافت قربانی و اظهار کرنش، تحمید و ستایش به خدایان، در حالتی صوفیانه و خلسه‌وار، از آینده و خیر و شر امور مراجعه‌کنندگان به معبد به صورت بریده‌بریده خبر می‌داد.

در یونان باستان به شاعران نیز «هرمنوئیس یا هرمنوت» یعنی «مفسر مفسران» می‌گفتند. این لقب در متون کلاسیک یونان برای اشاره به هومر، خالق ایلید و ادیسه، و نیز هزیود، خالق تنوگونا (پیدایش خدایان)، به کار رفته است. در آثار ارسطو نیز فصلی به نام «پری هرمنوئیس»، که به زبان عربی یا «عبار» ترجمه شده است، وجود دارد. (محمد رضا بهشتی. خیرگزاری مهر ۸۲). واژه یونانی هرمنیوئین نزد افلاطون به معنای «تفسیر» و واژه «ارمینیا» یا «هرمینیا» نیز به معنای «دانش تفسیر متون»، به خصوص درک و دریافت پیام متون مقدس به کار می‌رفت. به همین سبب افلاطون به کنایه و استعاره شاعران را «مترجمان خدایان» می‌نامید.

عده‌ای از زبان شناسان معتقدند اشتقاق هرمنوتیک به هرمس، پیام‌آور خدایان و عده‌ای دیگر آن را به دان هاور تئوروسین پروتستانیزم، یار دیرین کالون و مارتین لوتر و عده‌ای هم آن را به مانی منتسب می‌نمایند.

۲- دیرینه شناسی مفهوم هرمنوتیک

«جی سی دان هاور» را نخستین کسی می‌دانند که هرمنوتیک را به عنوان نام کتاب خود، روش‌های تفسیر متون مقدس و متون ادبی، در سال ۱۶۵۴ برای شناساندن گونه‌ای از دانش به کار برده است. از این‌رو عده‌ای از محققین بررسی تاریخچه این مفهوم را از سده هفدهم میلادی آغاز می‌کنند.

دوران پیش از آن را پیش تاریخ هرمنوتیک می‌نامند؛ یعنی دورانی که متفکران مسیحی مانند آگوستین و بسیار پیشتر از او، فیلسوف یهودی، فیلون، به تفسیر رمزی و تأویل کتاب مقدس می‌پرداختند. این فرایند تا قرون وسطی ادامه داشت.

در عصر دین‌پیرایی و نهضت اصلاح دین، استفاده از هرمنوتیک برای تأویل و تفسیر کتاب مقدس، رواج بیشتری یافت و شکل مدون و منظم تری به خود گرفت. متألهان پروتستان از هنر تفسیر و تعبیر هرمنوتیک در نوشته‌های خود استفاده فراوان می‌کردند. (همایون همتی، فصلنامه زنان شماره ۱۲)

به‌رغم متفکران کاتولیک، که بیشتر در تأملات فلسفی و کلامی غوطه‌ور بودند، متفکران پروتستان اقبال بیشتری به روش هرمنوتیکی نشان می‌دادند.

شلایر ماخر، به عنوان پدر و بنیانگذار دانش هرمنوتیک، نیز تئولوگ پروتستان بود. قبل از ماخر افرادی چون «یوهان ارنستی»، و «فردریش آست»، «فردریش آگوست ولف» و حتی اسپینوزا بحث‌های هرمنوتیکی را مطرح کرده بودند، ولی شلایر ماخر (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴) بود که جامه دانش بر تن هرمنوتیک نمود و درباره آن به عنوان موضوعی مستقل بحث کرد.

تا پیش از ماخر تکیه مفسران بر متن (text) و به خصوص متن کتاب مقدس و تفسیر آن بود، اما ویلهلم دیلتای نگاهی کانتی به هرمنوتیک نمود. از این‌رو دیلتای را «کانت هرمنوتیک» می‌نامند. تفاوت شلایر ماخر و کانت در این بود که ماخر به جای «شیء» در فلسفه کانت، (هالینگ دیل، تاریخ فلسفه غرب. ۷۵) «متن» را قرار داد و چنین نتیجه‌گیری کرد که ما به متن از آن حیث که متن است راه و شناختی نداریم، بلکه ما به متن فقط از آن حیث که در فهم ما بروز می‌کند می‌توانیم دسترسی و شناخت داشته باشیم. او

هرمنوتیک را به عنوان روشی برای تفسیر متون و راهکاری برای پرهیز از سوء فهم تعریف می‌کرد.

ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) پس از مآخر تصمیم گرفت هرمنوتیک را به عنوان روشی بنیادی و واحد برای علوم انسانی قرار دهد. از این‌رو دیلتای هرمنوتیک را در حوزه اپیستومولوژی و معرفت‌شناسی تعریف کرد. با ظهور مارتین هایدگر (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶)، هرمنوتیک از روش‌شناسی خارج و در هستی‌شناسی قرار گرفت و به «هرمنوتیک فلسفی» یا «مفسر محور» معروف شد.

از نظر هایدگر، هرمنوتیک علمی است که ماهیت و چیستی فهم و شرایط حصول فهم را تبیین می‌کند. هانس گئورگ گادامر، شاگرد هایدگر و متأثر از اوست. او هرمنوتیک فلسفی هایدگر را ترویج کرد و چالش‌های بزرگی در حوزه‌های معرفتی و فهم متون ایجاد نمود. او در اثر معروف خود، حقیقت و روش، مباحث هستی‌شناسی هایدگر را به شکل معرفت‌شناسی ارائه کرد. در واقع گادامر در تلاش خود، هستی‌شناسی فهم را پایه‌ریزی نمود. پس از وی هابرماس از هرمنوتیک عمیق سود جست و چاشنی انتقاد را به آن زد: بدین معنا که بحث وی ملغمه‌ای از مارکسیسم، و هرمنوتیک است که به فهم عمیق توجه می‌کند و به سطح زیرین فریبده زبان و سنت نفوذ می‌کند که همان سلطه، سرکوب و زور باشد.

۳ - هرمنوتیک؛ تفسیر عام یا خاص

گفته شده که، هرمنوتیک در قرون اخیر محدود به تفسیر متون مقدس به ویژه در مسیحیت بود. ماجرا از آنجا آغاز شد که پروتستان‌ها، مرجعیت کلیسا را برای تفسیر کتاب مقدس نپذیرفتند. آنها معتقد شدند که هر کس باید خود به کتاب مقدس رجوع نماید. این مهم، ضرورت روی آوردن به علمی مدون، که در آن روش‌های تفسیر به صورت نظام یافته وجود داشته باشد، احساس گردید. اما به هر حال دغدغه اندیشمندان، فهم و درک صحیح کتاب مقدس به گونه‌ای بود که منظور از آن روشن باشد (هرمنوتیک متن محور). نویسندگان نخستین متون هرمنوتیکی، اصول تفسیری را

در شاخه‌های ویژه‌ای از علوم، عمدتاً حوزه علوم دینی، پی گرفتند. آنها بر آن نبودند که طرح هرمنوتیکی عامی برای تمامی دانش‌های مبتنی بر تفسیر در افکنند.

شلایر ماخر نخستین کسی بود که در راه تعمیم هرمنوتیک گام برداشت. عمومیت هرمنوتیک نیز تا پایان قرن نوزدهم عمومیتی نسبی است و همه شاخه‌های معرفتی را در برنمی‌گرفت (واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک باشگاه اندیشه) مثلاً هرمنوتیک غیر از گسترش دین در حوزه‌های حقوق و علم پزشکی نیز مطرح بود، به این گونه که پزشک از روی نشانه‌های بیماری تلاش می‌کند بیماری را فهم و آن را درمان کند و قاضی از طریق نشانه‌ها، کیستی و چگونگی، بزه را بازمی‌یابد.

هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر در قرن بیستم مدعی عام بودن است. «ریچارد پالمر» قلمرو هرمنوتیک را در سه حوزه خاص، عام و فلسفی تقسیم‌بندی می‌کند. وی هرمنوتیک خاص را مجموعه اصول تفسیری ویژه برای هر شاخه معرفتی می‌داند. همچنین هرمنوتیک عام را روش‌شناسی فهم و تفسیر در شاخه‌های متعدد علوم، و هرمنوتیک فلسفی را تأمل فلسفه در پدیده فهم، بدون تمایل به ارائه روش‌های حاکم بر آن، می‌داند. (ریچارد پالمر، علم هرمنوتیک ۱۳۷۷) هرمنوتیک عام با روش‌هایی مثل معرفت‌شناسی، زبان‌شناسی، هستی‌شناسی، معناشناسی، نشانه‌شناسی، فلسفه زبان، تئوری ترجمه و نقد ادبی و حتی علوم اسلامی پیوند دارد. بخشی از علم اصول به مسایل مربوط به فهم متن و قواعد حاکم بر آن اختصاص دارد. پاره‌ای مقدمات تفسیر نیز به نوبه خود هرمنوتیکی به شمار می‌آیند. در گذشته نیز مفسران مسلمان تفسیر کشف‌الاسرار را نوشته و کوشیده‌اند تا به راز و سخن خداوند پی ببرند. عارفان مسلمان از محاضره و حضور در محضر خداوند و ارتباط قلبی، مکاشفه، الهام، فهم قلبی و محاذته با حضرت حق سخن گفته‌اند و افزون بر مسئله مهم تأویل از حسن استماع و گوش دادن و پیام الهی و شنیدن پیام بحث کرده‌اند. (شبستری، هرمنوتیک کتاب و سنت. ۱۳۷۵)

هرمنوتیک مفسر محور، متن محور و مؤلف محور

محور مجموعه مباحث هرمنوتیک کلاسیک و مدرن، با همه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که دارند، درخصوص مؤلف، متن و مفسر متن سخن می‌گویند. پاره‌ای از متفکران بر مؤلف، پاره‌ای بر متن و پاره‌ای بر معنی تأکید بیشتر نهاده‌اند، ولی به هر حال این سه موضوع بر فهم و ادراک انسان تأثیر گذاشته است.

هرمنوتیک کلاسیک اساساً متن محور است؛ یعنی مؤلف و مفسر چندان در فرایند فهم متن دخیل نیستند. در هرمنوتیک کلاسیک، که خاص تفسیر متون مقدس بود، اصولاً طالب فهم، حق دخالت دادن آگاهی‌ها و ادراک خود را در فرایند فهم متون نداشت و اگر چنین می‌کرد به مقام تفسیر و تأویل، که امری مذموم و مستوجب مجازات دنیوی و عذاب اخروی بود، در غلطیده بود. از سویی هدف و اراده مؤلف، که در اینجا خداوند است، صرفاً در متن است که تبیین می‌یابد و ما را جز به وسیله متن راهی به درک اهداف، انگیزه‌ها و نیت مؤلف نیست. شلایر ماخر موضوع مؤلف را به صورت جدی وارد هرمنوتیک نمود. وی، متأثر از مکتب رمانتیسم، بدفهمی را امری عادی و عام تلقی می‌کرد و آن را ناشی از فاصله تاریخی و تمایز زمانی میان مفسر و مؤلف می‌دانست. تاریخ، فرهنگ و سنت مخاطبان متن که با تاریخ، فرهنگ و سنت مؤلف فاصله زمانی و ماهوی دارد، باعث می‌شود تا کلام مؤلف در فضای فرهنگی و در قالب سنتی مخاطب یا مفسر درک شود، نه در فضای فرهنگی مؤلف. از این رو او هرمنوتیک را روشی می‌دانست برای فهم درست و پرهیز از سوءبرداشت در هنگام فهمیدن و تفسیر کردن. به عبارت دیگر از نظر شلایر ماخر رسالت هرمنوتیک بازسازی ذهنیت و فردیت مؤلف از دو طریق است که دو محور اساسی نظریه او محسوب می‌شود:

۱- شناخت زبان مؤلف و قواعد حاکم بر آن؛ (تفسیر- دستوری) ۲- ذهنیت و وضعیت روانی مؤلف (تفسیر فنی). براساس دیدگاه ماخر فهم دستوری عبارت است از تعیین قواعدی بر جمله‌های متن، شیوه‌های زبانی، فرهنگی که مؤلف متن در آن

می‌زیسته و باعث تعیین تفکر او شده است، از یک سو، و فهم ذهنیت مؤلف و شناخت تکنیکال نسبت به روحيات او از سوی دیگر می‌تواند به فهم و تفسیر متن کمک کند. به نظر شلایر ماخر اگر این دو گام در فهم و تفسیر متون از سوی مخاطب به دقت طی شود، مخاطب می‌تواند با نوعی جهش شهودی و اکتشافی، متن را بهتر از مؤلف، فهم و تفسیر کند. وی از این رو هرمنوتیک را ملزم به کشف نیت و قصد مؤلف با دو شیوه مذکور معرفی می‌نماید.

ویلهم دیلتای نیز مؤلف محور، عام‌گرا و متعلق به هرمنوتیک ما قبل فلسفی است. (ریخته‌گران، ۱۳۷۸) به نظر دیلتای فهم و تفسیر اعمال و رفتارهای بشری تنها از طریق کشف نیت، انگیزه‌ها و آرزوها، منش و شخصیت فاعلان و عاملان این افعال و اعمال میسر است؛ زیرا رفتارهای بشری، برخلاف اعمال طبیعی، دارای باطن و ذات هستند. به نظر او مخاطب یا مفسر گاه در یک متن با ژرفایی از تجربه زندگی مؤلف یا هنرمند مواجه می‌شود و با توجه به کل اثر، تحلیلی ارائه می‌دهد که حتی برای خود صاحب اثر نیز ناشناخته است. (بیات ۱۳۷۸) به عبارت دیگر دیلتای هرمنوتیک را شیوه فهم و تفسیر متن و مؤلف می‌داند.

اما در قرن بیستم هرمنوتیک توسط هایدگر، گادامر، دریدا و ریکور مفسر محور شد. این چرخش ناشی از این بود که در فلسفه هایدگر، هستی‌شناسی به جای معرفت‌شناسی قرار گرفت و هرمنوتیک استوار شده بر مبنای یک بنیاد هستی‌شناسانه، وظیفه تبیین ماهیت فهم و شرایط حصول آن را بر عهده گرفت. در حالی که تا پیش از آن هرمنوتیک، چه به صورت عام و چه به شکل خاص، روشی بود معرفت‌شناختی برای فهم و تفسیر. حتی در اصرار دیلتای مبنی بر لزوم وجود روش‌شناسی خاص برای علوم انسانی و تاریخی، رویکردی روش‌شناسانه به هرمنوتیک وجود داشت. هایدگر فهم و تفسیر هر مفسر را در گرو پیش‌فرض‌ها و پیش‌فهم‌های او می‌دانست و این تفاسیر را به حوزه علوم طبیعی نیز تسری می‌داد. به عقیده هایدگر تفسیر انسان از خودش، که او آن را دازاین Dasein می‌نامد، هم یکی از پیش‌فهم‌هایی است که بر فهم انسان نسبت به

کل وجود سایه می‌افکند و برای فهم و تفسیر متون و نیات مؤلف باید تعریف انسان را نیز اصلاح کرد. از نظر هایدگر ما در مواجهه با هر امری آن را در وضعیت خاصی قرار می‌دهیم (پیش داشت)، از منظر ویژه‌ای به آن می‌نگریم (پیش دید)، و آن امر را به شیوه خاصی می‌فهمیم (پیش دریافت). بنابراین فهم متن را نباید بازسازی ذهنیت صاحب اثر و نفوذ در دنیای فردی او دانست (نقطه تمایز با ماخر و ديلتای)، بلکه در سایه فهم متن، ما خود در امکان وجودی جدیدی جای می‌گیریم یا امکان‌های وجودی خویش را توسعه می‌دهیم.

هرمنوتیک هایدگر، هستی‌شناسی فهم است. البته اصل توجه به مقوله فهم ابتکار او نیست، هر چند نگاه هستی‌شناسانه به آن و توجه به هستی‌شناسی فهم از آموزه‌های ویژه اوست. مهم‌ترین کاستی تز هایدگر در این باب، ارائه ندادن تلقی واحد و روشنی از هرمنوتیک و سؤال‌های اساسی آن است؛ سؤال‌هایی از این قبیل: ۱- اساساً فهمیدن یک متن یعنی چه و شرایط دست‌یابی به فهم متن کدام است؟ ۲- تفاوت‌های علوم انسانی با علوم طبیعی از نظر ساختار و روش در چیست؟ ۳- شرایط عام هر گونه فهم بشری چیست؟ ۴- چگونه می‌توان دشواری‌های مربوط به فهم و معنا را از میان برداشت و راه را بر تفسیر متن هموار ساخت؟ کسی که این سؤال‌ها را با الهام از هایدگر پاسخ داد و کار ناتمام او را تداوم بخشید، شاگرد او، هانس گئورگ گادامر بود. او کار هرمنوتیک را ترکیب افق‌ها می‌دانست؛ یعنی افق فهم مفسر و افق متن. به نظر گادامر هر مخاطب با انبوهی از پیش‌فرض‌ها، معلومات و پرسش‌ها به سراغ متن می‌رود که افق ذهنی مخاطب یا مفسر را درست می‌کنند، و همین منظر همواره از سنت، عادت، فرهنگ و زمانه، تأثیر و رنگ می‌گیرد، پس فرآیند فهم و تفسیر همواره مسبوق به یک افق خاص است و ما هیچ متنی را نمی‌توانیم آزادانه و به دور از پیش‌فرض‌ها و پرسش‌ها و انتظارات خود فهم و تفسیر کنیم؛ بنابراین هرمنوتیک عبارت است از ترکیب و اتصال افق مفسر و افق متن و یا افق فرهنگی گذشته و افق فرهنگی حال و فهم مولود این ترکیب که در حال حاضر بروز می‌یابد.

به دیگر سخن، هر فهمی سنتز دیالکتیک بین مفسر و متن است. وی از این گزاره‌ها چنین نتیجه‌گیری می‌کند که از آن جا که هر دیدگاهی اسیر زمان و فرهنگ زمان خود است، هیچ دیدگاه و قرائتی نمی‌تواند تمام حوزه‌ها و سویه‌های معنایی را بازتابانند، پس هیچ دیدگاه مطلقی از یک متن وجود ندارد و تفاسیر همواره اسیر و در بند افق‌های فرهنگی و تحولات عصری است. بنابراین تفسیر مقید به نیت و هدف مؤلف نیست و متن تجلی و تبلور ذهنیت مؤلف نیست، بلکه متن تجلی گفت‌وگوی هر مفسر با متن است. (گادامر، هرمنوتیک فلسفی، ۱۹۷۷)

هرمنوتیک‌های افراطی مثل دریدا و ریکور نیز در همین چارچوب بحث می‌کنند. پل ریکور در کتاب معروف *تعارض تفسیرها* می‌گوید: از آن جا که قرائت هر متنی خواه ناخواه درون یک نیت یا نحله فکری خاص صورت می‌گیرد، پس معضل قرائت‌های گوناگون همیشه پابرجا خواهد ماند. او ادعای شناخت مطلق را اسطوره‌ای دروغین می‌داند که باید از آن پرده برداشت؛ زیرا شناخت مطلق ناممکن و منازعه تفسیرها رفع ناشدنی است. (ریکور، زندگی در دنیای متن، ۱۳۷۳)

دریدا پا را فراتر می‌نهد و نظریه «عدم تعین معناها» را مطرح می‌کند. وی با الهام از افکار نیچه معتقد است حقیقتی ورای دیدگاه‌ها، رویکردها و تأویل‌های خود ما وجود ندارد. به همین دلیل است که نمی‌توان متن را دارای حقیقت و معنای واحد دانست. لذاست که مکتب دریدا را شالوده‌شکنی یا ساختارزدایی می‌نامند؛ زیرا وی معتقد است ساختار معانی جمله‌ها و متن را می‌توان و باید در هم شکست و با توجه به نظام نشانه‌ها، پیوسته قرائت و معنای جدید و متفاوتی از متن ارائه نمود.

دریدا با اعتقاد به استقلال کامل متن، نظریه «مرگ مؤلف» فوکو را به خاطر می‌آورد و متن محوری جدیدی را بنیاد می‌نهد. (حقیقی، گذر از مدرنیته، ۷۹) فوکو در همین گفتمان می‌گوید متن می‌تواند به تعداد مخاطبان و مفسران، مؤلف داشته باشد که هر یک قرائت خاص خود را دارند و با تکمیل شدن گزاره‌های این گفتمان ما شاهد یکی از مؤلفه‌های

اساسی پست مدرنیسم، یعنی فردی‌سازی حقیقت هستیم، راهی که از نیچه آغاز شد و تا امروز تداوم یافته است.

بر این اساس حقیقت، منتشر، متکثر بالذات، در سیلان دائمی، نسبی و مشروط، دسترسی‌ناپذیر و تابع قرارداد و دیدگاه،^۱ تحت‌تأثیر تام شرایط و زمینه‌های فرهنگی^۲ است. در این حالت یک زمینه‌انگاری^۳ ناب و افراطی مطرح می‌شود که حاصل آن تخصصی شدن فهم و تفسیر است. بحث قیاس‌ناپذیری توماس کوهن، حدس‌گرایی پوپر و نظریه «عدم قطعیت ترجمه» کواین و دیگر نظریه‌های مشابه در چنین فضای فکری مطرح شده‌اند و وجه مشترک قاطع و بارز همه آنها، پذیرش نوعی شکاکیت و نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی است.

نسبت هرمنوتیک و پلورالیسم ادراکی: گزاره‌های انتقادی

در بررسی‌های مذکور دو واقعیت خودنمایی می‌کند: اول این که هرمنوتیک امری جدی، مهم و تأثیرگذار در فهم و تفسیر پدیده‌هاست و بی‌توجهی به آن موجب دوری از حقیقت است. بی‌تردید متن، مفسر یا مخاطب و مؤلف در فهم و تفسیر بشر دخیل هستند. فضای فرهنگی و محیطی و زبان مؤلف، که متن را گردآوری کرده، و موضوع متن و شیوه گردآوری آن، از یک سو، و پیش فرض‌های مخاطب و مفسر از دیگر سو، جریان متعاملی را ایجاد می‌کنند که در فهم و تفسیر تأثیرگذار است و ما آن را «هرمنوتیک» می‌گوییم. درک یک ناآشنا با اسلام از رابطه اسلام و دموکراسی و فهم و درک فردی آشنا با اسلام و بیگانه از مفهوم دموکراسی، متفاوت و گاه متعارض از یکدیگر است. کلید شناخت این تمایز از مجرای هرمنوتیک و تفسیر می‌گذرد. مثال‌های فراوانی را می‌توان در حوزه‌های مختلف دانش در این خصوص برشمرد.

مطلب دوم این که هرمنوتیک، به عنوان یک واقعیت، نافه حقایق نیست و نمی‌تواند و نباید چتر نسبی‌گرایی مطلق را بر همه معارف و علوم بگستراند. این مفهوم نمی‌تواند

¹ - Prespective

² - Context

³ - Contextualism

یا هر فهم و قرائتی را بدون ضابطه و معیار بپذیرد. در غیر این صورت اساساً فهم درست و نادرست معنا نخواهد داشت و هر فهم و تفسیری به رسمیت شناخته خواهد شد، از این لحاظ که مفسری دارد، نه از آن بابت که مبتنی بر معیار و ملاکی است و ما را به درک صحیح تر متن و منظور مؤلف دعوت می‌کند. در حالی که برای نفی شکاکیت مطلق یا نسبی‌گرایی افراطی، گریزی جز دفاع از گزاره‌های پایه و معیارهای شفاف درک، فهم و تفسیر صحیح نیست.

واقعیت آن است که انسان‌ها، به‌رغم تفاوت‌های فردی، دارای ذهنیت و عواطف مشترک، ساختار روانی و وجودی مشترک هستند که این ذهنیت و عواطف مشترک پیوند بنیادی میان آنها به وجود می‌آورد. یعنی چنین نیست که پدیده‌ها مستقل، مجزا، بی‌ارتباط و گسیخته از هم باشند که هر یک فهم خاص خود را داشته و هیچ‌گونه زمینه مشترکی با دیگر موجودات انسانی نداشته باشند.

لازم به ذکر اینکه فهم، دارای مراتب و مشکک است. یعنی سطوح مختلفی دارد و چنین نیست که همگان از سطح فهم یکسانی بهره‌مند باشند. این واقعیت که میان انسان‌ها سطوح مختلف فهم وجود دارد، نفی‌کننده فهم مشترک نیست، آن چنان که امکان تفسیرهای مختلف از یک متن نفی‌کننده فهم مشترک از آن متن نیست. انسان‌ها تنها در اندام‌های ظاهری با یکدیگر شباهت ندارند. انسان‌ها در دستگاه ادراکی و نیروهای شناختی و ساخت روانی - عقلی نیز شباهت زیاد و انکارناپذیری با یکدیگر دارند. این شباهت‌ها موجب می‌شود تا به‌رغم اختلاف دیدگاه و تفاوت تفسیر و تاویل و قرائت از پدیده‌ها، بتوانند به درک مشابه، مشترک و پایدار از متون و پدیده‌ها دست یابند و درک مشترک خود را عرصه نمایند.

در حوزه متون مقدس، نکته مهم اهداف مؤلف است که در هدایت و رستگاری، که حاوی قداست است، خلاصه می‌شود. این مهم بر تمام فهم و تفسیر تأثیرگذار است. به دیگر سخن در متون مقدس، برخلاف متون ادبی هنری و روایی، نمی‌توان همه نقش را به مخاطب و مفسر داد و به قصد مؤلف بی‌اعتنا بود؛ زیرا ویژگی‌های ماهوی و ساختاری هر متن، سهم سه عنصر متن، مؤلف و مفسر را تعیین می‌کند.

این نوشتار را با جملائی راه‌گشا از لودویگ ویتگنشتاین به پایان می‌برم: «شاگردی که با شک در وجود چیزها معنای واژه‌ها را یاد نگرفته و مدام حرف معلم را قطع می‌کند، چگونه سؤال کردن را نیاموخته و نمی‌داند که در حال آموزش دیدن است. بی‌طاقتی معلم در برابر چنین شک‌های پوچی موجه است. شک نکردن در چیزها در اغلب موارد پیش شرط آموختن برخی بازی‌هاست. کودک با باور بزرگ‌ترها یاد می‌گیرد. شک پس از باور می‌آید. و شکمی که در همه چیز باشد شک نیست.» (ویتگنشتاین، در باب یقین، ۱۳۷۹)

منابع و مآخذ:

- ۱- بهشتی، محمد رضا، در گفت و گو با خبرگزاری مهر (۸۲/۵ /۲۱).
- ۲- بیات، عبدالرسول، (۱۳۷۸)، هرمنوتیک و قرائت‌های آن، تهران.
- ۳- پالم، ریچارد، (۱۳۷۷)، علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید جنایی نشر هرمس. تهران
- ۴- حقیقی، شاهرخ، (۱۳۷۹)، گذار از مدرنیته، نشر، آگه. تهران.
- ۵- ریخته‌گران، محمدرضا، (۱۳۷۸)، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، نشر کنگره، تهران.
- ۶- ریکور، پل، (۱۳۷۳)، زندگی در دنیای متن، ترجمه بابک احمدی نشر مرکز. تهران.
- ۷- مجتهدشستر، محمد، (۱۳۷۵)، هرمنوتیک، کتاب و سنت، نشر طرح نو. تهران
- ۸- واعظی، احمد، درآمدی بر هرمنوتیک، سایت اینترنتی باشگاه اندیشه به نشانی www.bashgah.net
- ۹- ویتگنشتاین، لودویگ، در باب یقین، ترجمه مالک حسینی. نشر هرمس. تهران ۱۳۷۹
- ۱۰- هالینگ، پل، (۱۳۷۵)، مبانی و تاریخ فلسفه غرب، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، نشر کیان، تهران.
- ۱۱- همتی، همایون، (۱۳۷۸)، «هرمنوتیک و مسئله فهم متون»، فصلنامه کتاب زنان، شماره ۱۲.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"رابطه ژله‌ای مفاهیم با مصادیق در اندیشه سیاسی" شماره ۷۱، سال ۸۵. "تأثیرات دو سویه فرهنگ، علم و تکنولوژی در سیاست‌های توسعه‌ای از منظر تاریخ"، شماره ۵۸، سال ۸۲، چشم انداز آینده تعامل فرهنگ و تاریخ از منظر فیلسوفان سیاسی مدرن" شماره ۶۹، سال ۱۳۸۴